

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

از تأخیری که شد، کار لازم پیش آمد معذرت می‌خواهم و قبل از شروع در بحث شنیدم
که استاد معظم‌مان در معقول مرحوم آیت‌الله انصاری به رحمت خدا رفتند. سوره
فاتحه‌ای را نثار ایشان کنید.

کلام در دو بحث تمهیدی بود؛ یکی دلالات و ظهوراتی که برای کلام منعقد می‌شود و بحث
دوم در قرینه. اما نسبت به بحث اول عرض شد معمولاً بزرگان سه مرحله و سه دلالت و
ظهور تصویر فرمودند برای کلام. دلالت تصویریه، تصدیقیه اولی، تصدیقیه ثانیه. ولی عرض
شد که دلالات ظاهراً هشت تا باشد. هفت تا دلالت تصدیقیه، ...

سؤال: شش تا.

جواب: حالا شاید هم هشت تا بفرمایید.

یکی دلالت تصویریه هست، دو؛ دلالت تصدیقیه استعمالیه، آن هم به دو قسم؛ دلالت
تصدیقیه استعمالیه به نحو کلی، یا دلالت تصدیقیه استعمالیه به این که مستعمل فیهِ این
شی خاص هست. پس دلالت تصدیقیه استعمالیه خودش می‌شود دارای دو قسم. این شد
سه تا. دلالت تصدیقیه تفهیمیه که این هم خودش می‌شود دو قسم؛ دلالت تصدیقیه
تفهیمیه اصلش را به خصوصیتش. پس این هم چهار تا دلالت تصدیقیه. دلالت تصدیقیه
جدیه هم دو قسم باز دارد. دلالت تصدیقیه و دلالت تصدیقیه اصل مطلب یا آن. بنابراین
تصدیقیه استعمالیه دو تا، تصدیقیه تفهیمیه دو تا، تصدیقیه جدیه هم دو تا، این شش تا. و
یکی هم دلالت تصویریه می‌شود هفت تا. حالا من توی راه که حساب می‌کردم هشت تا
می‌شد. نمی‌دانم یکی‌اش کجا رفت. حالا فعلاً از ذهن رفت.

به خدمت شما عرض شود که خب این هفت تا حالا دلالت.

بحث دیگری که در این جا داشتیم این بود که منشأ این دلالات چیه؟ دلالت تصویریه
منشأش وضع فرمودند که تصریح کردیم علم به وضع. این علم هم لازم نیست علم
مطابق با واقع باشد. بلکه اگر کسی تخیل هم کرده باشد که معنای این لفظ این است
وقتی این لفظ را می‌شنود آن معنا به ذهنش می‌آید ولو این تخیل خلاف واقع باشد.

سؤال: ...؟

جواب: بله علم مطابق با واقع بله. ولی علم اعم از این است که معلوم در خارج باشد یا
نباشد.

سؤال: ...؟ علم به وضع در واقع بی معنی است.

جواب: بی معنی نیست.

سؤال: اگر تخیل باشد؟

جواب: علم، مگر این که شما بگویید آن علم نیست و علم را بگویید آن وقتی است که مطابق با واقع باشد. حالا این محل کلام است دیگه که علم آن است که مطابق با واقع باشد یا نه. مقصود از علم یعنی صورت جزمیه ذهنیه. صورت جزمیه ذهنیه لزومی ندارد که حتماً مطابق خارجی داشته باشد.

سؤال: این یک وضع ...

جواب: وضع حالا سواء این که از وضعی سر زده باشد.

سؤال: در تخیل خود آن‌ها؟

جواب: نه، یعنی وضعی به وضع تعیین وضع کرده باشد یا به وضع تعینی وضع شده باشد. و هم چنین کثرت استعمال.

سؤال: پس اگر تخیل کرد وضعی نیست.

جواب: فلذا می‌گوییم علت دلالت وضعیه آن وضع واقعی نیست. علم به آن است اعم از مطابق با واقع باشد یا مطابق باواقع نباشد.

و اما آن دلالت تصدیقیه‌ها. دلالت تصدیقیه‌ها وجوهی در منشأش فرمودند یا ممکن است گفته شود.

وجه اول این است که این دلالت بر اساس ظهور حال است، ظهور حال گوینده است. که می‌خواهد استعمال کند نمی‌خواهد لفظ را همین جور بما هو لفظاً به کار برد برای این که ببیند صدایش خوبه یا نه. یا بخواهد تمرین کند خوب بلد بشود این لفظ را اداء کند. معنا را کار ندارد. نه، ظهور حالش این است که این لفظ را دارد می‌گوید تا در آن معنا استعمال کند و هم چنین ظهور حالش این است که می‌خواهد با این معنایی را منتقل کند. و هم چنین ظهور حالش این است که آن اراده جدی کرده. پس هم ظهور حالش این است که اراده استعمالی دارد، هم ظهور حالش این است که اراده تفهیمی دارد، هم ظهور حالش این است که اراده جدی دارد. این‌ها ظهور حال است. و این ظهور حال از کجا پیدا می‌شود خود ظهور حال. یک منشأ می‌خواهد، منشأ این غلبه است. که این را شهید صدر رضوان الله علیه فرمود و ما يتعلق به را دیروز عرض کردیم بعد گفتیم این فرمایشی که ایشان فرموده از نظر این که منشأ را ذکر می‌فرماید تمام نیست.

غلبه هم خب باز یک امر کاملی نیست. یکی آدمی که هنوز توی جامعه نیامده، هنوز خیر ندارد غلبه هست یا نیست ما می‌بینیم این دلالت برای او محقق است. و حال این که او هنوز اطلاعی از غلبه ندارد و این منشأ هنوز برای او پیدا نشده. بنابراین، این نمی‌تواند یک چیزی کاملی باشد. علاوه بر این که ایشان آن غلبه را منشأش را تعهد گرفت که آن هم محل اشکال واقع شده و گفتیم آن تعهد دو تا اشکال دارد یکی این که این تعهد در همه موارد وجود ندارد مثل صغیرها و بچه‌هایی که هنوز به زمان تعهد و تعهدات عقلاییه

نرسیده‌اند. علاوه بر این که اگر آن خودش منشأ است خب خودش مستقیماً علت واقع می‌شود نه آن علت غلبه بشود غلبه علت باشد.

سؤال: در مورد صبی و این‌ها هم درسته معنا...؟

جواب: اصلاً فکر تعهد ندارد. آن هنوز به جایی نرسیده که قابلیت برای تعهد... خود آقای صدر این‌ها را قبول دارد در بحث تعهد و ظاهراً اشکالات به آقای خویی در وضع تعهد است. خود ایشان این مسأله را در آن جا به احتمال قوی قبول دارد. حالا عین عبارت ایشان یادم نیست. این در اضواء و آراء هم فرموده در آن جا این اشکالات را دارد.

احتمال دوم و مطلب دومی که ذکر می‌توان کرد این است که خود این تعهد یعنی همان اشکالی که به شهید صدر کردیم منشأ را نفس تعهد قرار می‌دهد. که هر انسانی که در هر جامعه‌ای که زندگی می‌کند یک تعهدی دارد با ابناء آن عرف که ما که اهل این لغت هستیم تعهد می‌کنیم که این واژه را نگوئیم و از ما این واژه سر نزنند بلاقرینه مگر این که با آن می‌خواهیم استعمال.... مگر این که آن را می‌خواهیم اراده استعمالیه داشته باشیم و اراده انتقالیه داشته باشیم. تفهیمیه و اراده جدیه. اگر غیر از این بود باید قرینه اقامه کند. براساس این تعهدی که همگان اهل یک لغت به یکدیگر دارند بلکه نسبت به کسانی که اهل آن لغت نیستند و می‌خواهند از آن لغت استفاده بکنند. این یک تعهدی است همگانی و فراگیر بالنسبه به سایرین. هر شخصی نسبت به سایرین این تعهد را دارد. بنابراین براساس این تعهد ظهور حال پیدا می‌شود برایش. چرا؟ چون ظاهر حال هر آدمی این است که به تعهداتش پایبند است. این ظهور حال پیدا می‌شود برایش. حالا از این ظاهر حال هم بگذریم بسیاری از موارد ما در اثر شناختی که از افراد داریم قطع داریم به این که پایبند به تعهداتشان هستند. پس بنابراین یا به ظهور حالش یا به قطع‌مان این تعهد باعث می‌شود. خب این هم راهی است که منتها اشکالش همان است که در آن جا گفتیم که این یک منشأ فراگیر نمی‌تواند باشد برای مثل کسانی که هنوز به نزج عقلی و عقلایی هنوز نرسیدند که دارای قرارات عقلایی و تعهدات عقلایی باشند. بنابراین آن را نمی‌تواند تفسیر بکند این راه.

راه سوم راهی است که در اضواء و آراء فرمودند و آن این هست که دلالت دلالت طبعی است. مثل دلالت این که کسی آب برمی‌دارد می‌خورد همین آب برداشتن و نوشیدن دلالت طبعیه دارد بر چی؟ بر این که تشنه‌اش است. وقتی می‌نشیند غذا می‌خورد، با ولع می‌بینی دارد غذا می‌خورد دلیل بر این است که گرسنه‌اش است. این‌ها دلالت طبعیه است. وضعیه نیست، لفظیه نیست، طبع است. چون تناسب خاصی بین این دو تا عمل هست از این جهت انسان از علم به این علم به آن پیدا می‌کند. از علم به آب خوردن علم به تشنگی، از غذا خوردن علم به گرسنگی پیدا می‌کند. طبع این الفاظی که وضع شده برای فلان معانی کأَنَّ این‌ها را به کار گرفتن نظیر آب خوردن است. آن که توی منطق داشتیم که اوه اوه دلالت طبعیه لفظیه دارد بر چی؟ بر مثلاً سرماخوردگی یا سینه درد. چون آن جا علتش این است که بین سینه درد و این جور تولید صدا یک طبعاً چنین صدایی صادر می‌شود از کسی که سرما خورده باشد. چون این چنین حالتی دارد پس دلالت طبعیه پیدا می‌کند.

ایشان فرموده است که:

فالاثر... بعد از این که مناقشه می‌کنند در فرمایش استادشان.

فالانتر أنّ منشأ الغلبه المذكورة هو دلالة الطبيعة الانسان العاقل المتلفت المتصدى للتخاطب و المحاوره. نظير دلالة اخذه للماء او جلوسه على الطعام على أنّه عطشان أو جوعان. و يقصد شرب الماء أو تناول الطعام و الله العالم بحقيقة الحال.

یعنی معلوم می‌شود حالا یک نظریه‌ای است که قوی است در نظر ولی حالا حتماً همین هم باشد این جمله‌ای که آخر می‌آورند یعنی و الله العالم بحقیقه الحال یعنی یک تردید مایی توی قلب هست که لعل این جور نباشد وجهش. بگویم دلالتش دلالت طبعیه هست.

خب کأنّ این دلالت به کار گرفتن این الفاظ تناسب دارد با این که این آدم در مقام چی باشد؟ در مقام استعمال باشد، نه برای این باشد. غذا برای... آب را برای خوردن... برای رفع تشنگی است. به کار بردن الفاظ که برای این نیست که ببینند صدایشان چطور است معمولاً یا ببینید تمرین می‌خواهند بکنند. آن هم در وقتی که دارد با کسی حرف می‌زند. مثل من الان این جا نشستم کسی احتمال می‌دهد این حرف‌هایی که من دارم می‌زنم می‌خواهم تمرین بکنم. خب این احتمالش داده نمی‌شود. طبع مطلب ایناست که برای این نیست این کان عاقلاً ملتفتاً مثلاً فرض کنید این چیزها خب این. این هم نظریه‌ای است، این نظریه هم در حد خودش نظریه بدی نیست.

نظریه چهارم که قابل طرح هست ...

سؤال: این غیر ظهور حال متکلم است ...

جواب: نه منشأ ظهور حال می‌شود. توضیح ندادند ایشان ولی علی الظاهر همین را می‌خواهند بگویند. توضیحش همین می‌شود که تنطق به این کلامی که مفروض این است که وضع شده در لغت برای فلان معنای تنطق به این کلام چی می‌کند؟ ظهور حال می‌دهد به این گوینده. به دلالت طبعیه. که این آقا که این حرف را دارد می‌زند، این گوینده‌ای که دارد این حرف را می‌زند این الفاظ را برای این که می‌خواهد در معنایی استعمال کند دارد تنطق به آن می‌کند و برای این که تفهیم به مخاطبش بکند دارد این کار را می‌کند و برای این که و واقعاً هم جاد هست در این چیزی که دارد منتقل می‌کند. این دلالت دلالت طبعیه است.

بیان بعد قیاس به نفس است. اگر یادتان باشد مرحوم شهید صدر قدس سره در بحث دلالت ذاتی و موضوعی که مقصود از دلالت ذاتی آن دلالتی بود که الفاظ به معانی دارند به حسب خصوصیات هر فردی، هر شخصی. که برای خود او، شخص او علم یا مظنه یا اطمینان می‌آورد. این ذاتی بود. دلالت موضوعی دلالت این لفظ را به حسب نوع ناس. خب بعد این بحث پیش می‌آمد که ما از کجا می‌توانیم بفهمیم که این لفظ پیش نوع ناس چه مدلولی دارد. می‌گفتند راهش دلالت ذاتی است. یعنی وقتی می‌بیند خودش این جور می‌فهمد می‌گوید خب دیگران هم مثل من هستند پس آن‌ها هم همین جور می‌فهمند. ما اصلاً بسیاری از قضاوت‌هایمان که راجع به آدم‌های دیگه می‌کنیم که اصلاً آن‌ها را ندیدیم؛ گذشتگان یا افرادی که توی عالم الان هستند چند میلیارد آدم هست. بعضی چیزها که در خودمان سراغ داریم می‌گوییم همه آدم‌ها همین جور هستند. چون در خودمان احساس می‌کنیم و بعد قبول داریم توی ذهن همه هست، توی ارتکاز همه هست که آدم‌ها مثل هم هستند توی این خصوصیات. حکم الامثال توی ما یجوز لایجوز واحد. ما خودمان در خودمان می‌بینیم چه علاقه‌ای به پدر داریم، به مادر داریم، به فرزند داریم. توی خودمان می‌گوییم به حضرت عباس همه آدم‌ها این علاقه به فرزند را دارند. می‌گوید آقا مگر شما رفتید

دیدید، با آن‌ها از کجا فهمیدید، آدمی که مثلاً آن‌ور دنیا دارد زندگی می‌کند علاقه به فرزندش دارد از کجا می‌دانید، تجربه کردی؟ آدم‌هایی که هزار سال پیش زندگی می‌کردند حتماً به بچه‌هایشان علاقه داشتند. از کجا می‌گویید؟ منشأ قضاوت خود انسان که وقتی می‌بیند خودش این جور است خب می‌گوید آن‌ها هم مثل من هستند. آدم‌های ... انا بشرٌ مثلکم، پیامبر به حسب قرآن فرمود انا بشرٌ مثلکم. شما غذا احتیاج دارید، راه باید بروید، زندگی باید بکنید من هم همین جور. خب پس بنابراین انسان می‌بیند وقتی خودش تکلم به کلام می‌کند برای چی تکلم می‌کند؟ برای این تکلم می‌کند که خودش دوست دارد همین لفظ‌ها را بگوید وقتی که آمده در یک جایی قرار گرفته با یک عده‌ای دارد صحبت می‌کند، مخاطبه می‌کند، حرف می‌زند. آن‌جا تکلم به الفاظ در هر شخصی خودش کلام خودش را که قاضی قرار می‌دهد می‌بیند برای چی دارد صحبت می‌کند؟ می‌بیند برای دلالت استعمالیه، تفهیمیه، جدیه. چون انسان در خودش این مطلب را مشاهده می‌کند من ناحیه و من ناحیه آخری قبول دارد و در ارتکاز همه هست که انسان‌ها در این ناحیه مثل هم هستند. حکم الامثال فی ما یجوز و لایجوز واحد، این صغری به این کبری که ضمیمه می‌شود نتیجه می‌گیرد پس این آدمی هم که دارد این حرف را می‌زند همین را می‌خواهد بگوید. همین جور هست روشش. دیگه این توی این بیان لازم نیست ما حتی بگوییم ظهور حالش این است پس این است. بدون این که به آن حلقه نیاز داشته باشیم که اضافه کنیم از این ظهور حال می‌فهمیم از ظهور حال او خود این می‌تواند باعث تصدیق ما بشود ولو تصدیقاً اطمیناناً به این که آن هم همین جور است. مگر این که قرینه برخلافش باشد. همان جور که آدم خودش گاهی بله. اما آن یک چیز نادری است که گذاری است. پس بنابراین این قیاس به نفس که خیلی جاها می‌تواند دلیل باشد و کاشف باشد از حال دیگران از ارتکازات دیگران... ارتکازات عقلانیه. خیلی از ارتکازات عموم که نسبت می‌دهیم به ارتکاز عقلایی است منشأش خودمان هستیم. و همین قیاس. چون در خودمان می‌بینیم ما بما اننا، اننا این جور ارتکازی داریم، این جور فطرتی داریم، این جور درک ذاتی داریم می‌فهمیم که آن آدم هم همین جور، آن آدم هم همین جور... بقیه هم همین جور هستند. ماسبق و مالحق و حالا. ما کان و ما یکون و ما هو کائن می‌فهمیم همه همین جور هستند. خب این هم به خدمت شما عرض شود که این راه. این راه هم به نظر می‌آید که راه تمام و خوبی باشد و شاید بهترین راه باشد. این راه و شاید زیربنایی‌ترین راه باشد برای فهم این جور امور.

سؤال: ...؟

جواب: نه. به خاطر تعهد عقلایی نیست. به خاطر جهاتی که در خود ما هست. دواعی چون داعی ندارد انسان معمولاً برای غیر این. که حالا در این بیانی که بعد می‌گوییم روشن‌تر می‌شود این.

بیان بعدی... این بیان چندم بود که گفتیم؟ چهارم.

بیان پنجم:

بیان پنجم برهان صبر و تقسیم است. که این برهان صبر و تقسیم ولو اسمش برهان صبر و تقسیم است ما به سرعت نور یا بالاتر در ذهن نقش می‌بندد و وارد می‌شود و نتیجه می‌دهد. مثل قیاس و یا قضایا قیاستهم مع...؟ قیاس دارد اما این طور نیست که آدم یک دو سه ساعت باید بنشیند مطالعه کند توی کتابخانه برود. این قدرتی که خدای متعال به ذهن انسان داده به فور این صغری و کبری را کنار هم می‌چیند استنتاج می‌کند. این جا

برهان صبر و تقسیم است. یعنی وقتی یک کسی تکلم می‌کند آمده الان فرض کنید مثل بنده که آمدم در خدمت شما این جا نشستم دارم حرف می‌زنم یک برهان صبر و تقسیمی شما این جا می‌توانید بگویید که دواعی این حرف‌ها چیه؟ صبر می‌کنید یعنی استغناء می‌کنید، استقراء می‌کنیم دواعی را. بعد هر یک از داعی‌هایی که می‌بینیم وجه معهودی ندارد ضربدار می‌زنیم رویش می‌رود تا آن می‌ماند که حالا این وارد است. حالا این جا این آمده دارد صحبت می‌کند. برای چی صحبت می‌کند؟ می‌خواهد این الفاظ را به ماهو الفاظ از آن کیف می‌کند. همین که این‌ها را می‌گوید مثل کسی که سیگار می‌کشد کیف می‌کند این هم قلیان می‌کشد کیف می‌کند یا یک چیزی می‌خورد کیف می‌کند این چون از گفتن این الفاظ کیف می‌کند. نه معنایی اراده کرده نه استعمال می‌خواهد بکند، نه تفهیم می‌خواهد بکند. مثل سیگار کشیدن است. این یک احتمال است. بله گاهی ممکن است یک کسی از یک لفظی خیلی خوشش بیاید اسم محبوبه‌اش است یا چیه یا هر چی هست. خدا رحمت کند یک آقای طلبه‌ای بود پسر یکی از افاضل هم بود. حالا هر دو فوت شدند. این عاشق یک کسی شده بود به نام حمیده. یک وقت من را سر چهارراه این جا دید هی می‌گفت حمیده حمیده. اصلاً این لفظ. شاید هم به خاطر همین جهتش فوت شد. جوان بود و این جور شده بود. خب این اصلاً از این لفظ خوشش می‌آمد. حالا شما در مورد بنده این حرف‌ها را که دارم می‌زنم این احتمال می‌دهید. خب این ضربدر رویش کشیده می‌شود. خب واضح است دیگه. خب یا این که نه، چون ثواب دارد، خود این لفظ را گفتن ثواب دارد می‌خواهد بگوید. بدون این که استعمال بکند، بدون این که بخواهد چیزی را منتقل به ذهن مخاطب بکند از این جهت می‌گوید. این هم یک احتمال است. این ممکن است یک داعی باشد بر تنطق به این الفاظ اما این هم واضح است به قرائن و شواهد که این هم نیست. آیا این الفاظی که دارد می‌گوید به کسی کار ندارد فقط این جا نشسته به این مخاطب‌ها کار ندارد همین جور با عالم هیورت مثلاً صحبت می‌کند یا چی. مخاطبه نمی‌خواهد بکند. خب این هم نمی‌شود. آمده این جا نشسته. خب اگر می‌خواست توی خیابان، توی منزلش این کار را می‌کرد. پس بنابراین ببینید تک تک این احتمالاتی که ممکن است داعی باشد. این احتمالات را انسان چی می‌کند. توی ذهنش برق‌آسا خطور می‌کند می‌گوید این که نمی‌شود، برای این نیست، برای این نیست، برای این نیست تا آن که تهش می‌ماند پس برای چیه؟ خب قهراً می‌خواهد این را در این الفاظ استعمال کند تا این معانی را منتقل کند همین‌ها هم مقصودش است. اگر غیر این‌ها مقصودش باشد که عاقلانه نیست. پس بنابراین به برهان صبر و تقسیم که حاصلش این است که دواعی ممکنه و محتمله برای آن کلام را استقراء می‌کند ذهن و ابطال می‌کند غیر از اراده استعمالیه... تصدیقه استعمالیه و غیر از اراده تصدیقه تفهیمیه و غیر از اراده تصدیقه جدیه. همه چون ابطال می‌شود به آن استقراء این. و این هم باز می‌بینید یک راه درستی است، یک راه قابل فهمی است و انسان به وجدان خودش که مراجعه می‌کند می‌بیند واقعاً این که از کلمات دیگه می‌فهمد همین است. حتی طبعیه هم نیست. معمولاً معمولاً طبعیه هم نیست. بلکه چیه؟ در همان جایی هم که آن مثال‌هایی که زده شد که آب می‌خورد عطشان است آن جاها هم به احتمال فراوان می‌توانیم بگوییم طبعیه نیست. بلکه یا قیاس به نفس است. معمولاً آدم خودش برای چی آب می‌خورد. برای چی می‌نشیند غذا می‌خورد. قیاس به نفس می‌کند این هم همین جور. یا برای خاطر برهان صبر و تقسیم است. که این داعی‌اش چیه؟ به هر حال یک فعلی است دارد از یک عاقل سر می‌زند. فعل بدون داعی نمی‌شود. علت غایی می‌خواهد. برای چی دارد این کار می‌کند؟

سؤال: انتزاع است. ...؟

جواب: نه نوشابه بله.

سؤال: ...؟

جواب: نوشابه دلالت طبیعی بر عطش ندارد.

سؤال: آب هم همین جور.

جواب: آب را گفتیم. آن هم باز جاهایش فرق می‌کند. یک وقت می‌بینی که رسیدیم به یک سر چشمه‌ای خیلی زلال است و چشمگیر و دلنواز است آن آب چشمه اگر می‌خورد آدم نمی‌فهمد تشنه است. بلکه شاید می‌خواهد امتحان بکند. چون آدم خودش هم گاهی امتحان می‌کند ببیند این چه مزه‌ای می‌دهد، چقدر گوارایی دارد. یا نه می‌گوید الان خب مغتنم است ما که دیگه از این جا رد نمی‌شویم حالا این دفعه که داریم رد می‌شویم مثل یک مثلاً مقداری آب... آن جاها فلذا آدم تشنگی نمی‌فهمد.

سؤال: ...؟ اختلاف فهم را چه کار می‌کنید؟

جواب: این جور چیزها معمولاً اختلاف فهم ندارد.

سؤال: شما اولش ممکن است از یک چیزی اختلاف فهم صورت بگیرد بیایم تعهد کنیم که...

جواب: تعهد؟

سؤال: بله دیگه شما مثلاً تشنگی را یا آب نوشیدن را بیایید تصور بکنید. ممکن است چند تا صورت داشته باشد. حالا التذاذ باشد، چیزهای مختلف باشد بعد می‌آییم برای این‌ها تعهد ایجاد می‌کنیم که این معنا را بدهد.

جواب: نه این معنا دادن یعنی این لفظ برای این معنا وضع شده که علتش وضع است. یا علتش قرینه است یا این چیزها است. این که این شخصی که دارد می‌گوید مقصودش یکی از این دلالات سته هست. این وجهش چیه؟ منشأش را می‌خواهیم بیان بکنیم.

سؤال: در دلالت تفهیمیه و یا مراد جدی شاید بتوانیم بگوییم آن نواهی در واقع حالا دخالت دارد ولی در دلالت استعمالی ربطی به داعی ندارد.

جواب: چرا.

سؤال: شما بحث ظهورات هم بحث این که اصل حدوث ظهور...؟

جواب: اگر دقت بفرمایید چرا. ببینید حالا دیگه همین دلالت استعمالی که می‌فرمایید گاهی شما وقتی که ملاحظه می‌فرمایید می‌بینید این که آمده دارد حرف می‌زند، دارد سخن می‌گوید مخاطبه می‌کند با دیگران شما وقتی فهمیدید که مراد جدی‌اش مسلّم می‌گوید مراد جدی دارد. این تنطق کردن مسلّم مراد جدی باید داشته باشد. چون قرینه دارید بر این که هزلش را زدید. احتمال این که داعی‌اش هزل باشد زدید. احتمال این که داعی‌اش تقیه باشد زدید. احتمال این که داعی‌اش امتحان باشد زدید، ما سر کلاس درس که

می‌رویم وقتی که استادمان می‌آید صحبت می‌کند احتمال هزل، احتمال تقيه، احتمال امتحان و این چیزها نیست. الان دارد درس فیزیک می‌دهد خب دارد.. خب این احتمال‌ها را زدیم کنار این احتمال‌ها را که زدیم کنار پس چِد دارد. آیا جد می‌تواند لفظ بدون استعمال کردن استخدام بکند برای این که آن جدش را منتقل کند؟ لفظ را بدون این که در معنا استعمال کند چه جوری می‌شود با آن معنای را منتقل بکند؟ مگر یک اعجازی داشته باشد. پس بنابراین همین می‌فهماند دلالت استعمالیه دارد. خب با همین حتی ما اگر مستعمل فیه‌های متفاوتی متصور است و این لفظ مثلاً مشترک است باز به این تناسبات می‌گوییم آن معنا که این جا سر کلاس فیزیک که مثلاً می‌گوید فلان معنایش حور العین باشد یا معنایش باشد. معنا ندارد. پس عین که دارد می‌گوید. عین یعنی مثلاً فلزات.

سؤال: شما می‌گویید آن‌ها هم نباشد یعنی حصر دلالت.

جواب: یعنی چی آن‌ها هم نباشد.

سؤال: یعنی آن دواعی هم نباشد دلالت استعمالیه هست.

جواب: نیست.

سؤال: هست حاج آقا ما ...؟ ...؟ شوخی کردم نمی‌خواستم این لفظ را در این جا. این‌ها همه‌اش اعتبارات عقلایی است که به قصد غرض داعی متکلم هم ربط ندارد. بله عقلاء اعتبار کردند یک لفظی از متکلمی مثلاً.../..

جواب: اعتبار نیست این‌ها.

سؤال: چرا اعتبار است.

جواب: این‌ها یک امور خارجی است. اعتبار نیست. اعتبار یعنی فرض.

سؤال: هر کسی می‌آید ...؟ من توی کلامی که دادم این داعی‌ام بوده پس این لفظ بر این معنا.

جواب: اگر آمد خلافتش را گفت معلوم می‌شود آن قیاس ما که به آن اطمینان داشتیم کشف می‌شود اشتباهی توی آن بوده. عقلاء خیلی جاها هم نمی‌پذیرند. می‌گویند نمی‌شود این داعی عقلایی باشد. مثلاً استاد فیزیک بیاید بگوید همه را شوخی گفتم. شوخی کردم کی می‌پذیرد. یا من بگویم آقا همه این بحث‌هایی که الان از دیروز تا حالا دارم می‌گویم همه‌اش شوخی است. چی می‌پذیرید شما. نمی‌پذیرید شوخی است. آخه چه شوخی بوده. معلوم است که این جا چنین داعی‌ای نیست. پس بنابراین یکی از راه‌هایی که باعث می‌شود و منشأ این ظهورات است. ظهور. حالا این ظهور ممکن است قطعی نباشد. صریح نباشد عبارت است از برهان صبر و تقسیم. پس بنابراین یک راه قیاس به نفس است که راه ...؟ است. یک راه برهان صبر و تقسیمی که این برق‌آسا در ذهن منجلی می‌شود و احتمالات دفع می‌شود دفع می‌شود تا می‌ماند همین احتمالی که گفته می‌شود حالا تا حالا پنج راه را گفتیم دو راه دیگه هم باقی مانده که ان شاءالله فردا و وارد بحث قرینه بشویم

و صلی الله علی محمد و آل محمد.